

## تمدن اسلامی و سازه‌های شهری در آثار سعدی

دکتر علی ذاکری<sup>۱</sup>

چکیده

سعدی نه تنها دانشمندی است مبدع و مبتکر بلکه جهانگردی است سرد و گرم جهان کشیده و سختی‌ها و دشواری‌ها را چشیده، با بینشی گستره و دانشی بلیغ به آثار تمدن اسلامی نگریسته است. تمدنی که دانش و تجربه اور ا تکامل بخشیده و جهاندیده کرده است. او مدت مديدة (۳۵ سال) دور از وطن بوده و در اقصای عالم گشته و توانسته است تمدن اسلامی را با امکانات بسیار ضعیف و محدود آن روزگاران که با مشقت فراوان به سفر می‌رفتند مورد مذاقه قرار دهد.

سعدی اغلب سازه‌های شهری را از نزدیک مشاهده کرده؛ چنانچه از تیررس دید او چیزی مخفی نمانده است. با آگاهی‌های لازم و اطلاعات وسیعی که در این زمینه داشته خیلی خوب توانسته است آنچه را که دیده برای خوانندگان منعکس نماید.

**کلید واژه:** اسلام، تمدن، سازه‌های شهری، سعدی

---

۱ - عضو هیات علمی گروه کارشناسی ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تاکستان، ایران

## مقدمه

با نگاهی گذرا به تاریخ بشری به خوبی روشن می‌شود که تمدن‌ها همانند انسان‌ها زاده می‌شوند، به بالندگی و رشد می‌رسند. در تحلیل قرآنی نگاه به علل و عوامل از زاویه دیدی دیگری انجام می‌شود. قرآن به هدف هدایت بشر به رخدادها رنگ و بوی آموزشی و پرورشی می‌دهد. هریک از این رخدادها ارتباط تنگاتنگی با مسائل تنبیه و تشویق بشر پیدا می‌کند و با توحید معنا و مفهوم می‌یابد. تمدن‌ها در آیات قرآنی مجموعه‌ای از اجتماعات انسانی هستند که در یک فرآیند به رشد و بالندگی و شکوفایی رسیده و توانسته‌اند جامعه‌ای قدرتمند و ثروتمند را بر پایه سنت‌ها و قوانین ایجاد کنند. تمدن بشری که امروز ما وارد آن هستیم حاصل هزاران سال کار و کوشش ملل و اقوام مختلفی است که هریک برای مدت کوتاه یا طولانی مسؤولیت بر دوش کشیدن مشعل تمدن انسانی را بر عهده داشته و سکان آن را به دیگری سپرده‌اند. سعدی هم در شکوفایی تمدن اسلام سهم بسزایی دارد زیرا با درک مفاهیم تمدن، کوششی خستگی ناپذیر نموده تا گوهای از آثار تمدن اسلامی را در آثار خود بازتاب دهد.

## تمدن اسلامی و سازه‌های شهری در آثار سعدی

نشانه‌های تمدنی در بینش و نگرش قرآنی عبارت است از: حکومت قانون و دولت قوی و قدرتمند (سوره یوسف آیه ۴۳، کهف ۹۶-۸۳) اقتدار دولت، نیرو و توانایی نظامی و مالی دولت (توبه، ۶۹) هنر و فنون ظریف و پیچیده (نمی، ۴۴) ارتباطات فرهنگی و زبانی (کهف، ۹۳) صنعت و فناوری ذوب فلزات (همان) عمران و آبادانی (اعراف، ۷۳ و ۷۴) معماری و ساختمان سازی و سازه‌های نوین و استوار (سبا، ۱۲ و ۱۳) سدسازی (سبا، ۱۵ و ۱۶) و مانند آن است. اما علم مهم ترین اساس تمدن بوده که انسان به فراگیری و تولید آن آغاز نموده است. انسان طبعاً مدنی و تمدن آفرین بوده و ترقی و پیشرفت تمدن مرهون علم اوست. عوامل مادی و معنوی تمدن

بر محور تولید علم استوار است.

براساس تمام کتب آسمانی و قرآن کریم، علم الآدم الاسماء (بقره، ۳۱) و علم الانسان مالم یعلم (علق، ۵) فraigیری علم در زمین که مهد تمدن هاست به وسیله وحی الهی به اولین انسان (اولین پیامبر الهی) آغاز شد.

قرآن مجتمعه‌ای است دلچسب؛ زیرا در آن اخلاق و مدنیت (ارکان تمدن و زندگی مدرن) و علوم سیاست وجود دارد.

دستاورد انبیای الهی در جهت تمدن سازی برای بشریت از دیدگاه دانشمندان و فرهیختگان غرب امری انکارناپذیر و قطعی است. ویل دورانت انبیای الهی را در پیدایش تمدن پیشگام ترین انسان‌ها و مذهب الهی را اولین عامل در به وجود آوردن نظم تمدن بشری دانسته و دین را باطن و اساس تمدن می‌داند که چونان روح در کالبد سازی اجتماعی است؛ چنانکه روح مایه حیات و پایداری جسم است، دین نیز اساس و پایه تمدن است. ولی منظم ترین سازمان‌ها و سودمندترین تشکیلات و تاسیسات را مديون دین می‌داند و دین را پایه و اساس تمدن معرفی می‌نماید (ویل دورانت، عصر ایمان، ۴۳۵).

دکتر زبیح الله صفا و ادوارد براون نیز بر این امر ایمان دارند (صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ج ۱، ۳۵ و براون، تاریخ ادبی ایران، ج ۱، ۳۷۶). ایرانیان که در پیشرفت علم و تمدن سهم عمده‌ای دارند به مصدق فرموده حضرت ختمی مرتبت «اگر علم بر اکناف آسمان باز بسته باشد قومی از اهل فارس بر آن دست خواهند یافت (ابن خلدون، مقدمه، ج ۲، ۱۱۴۸ و ۱۱۵۰) به فraigیری و تدوین شاخه‌های علوم قیام کردند.

مشرف الدین سعدی شیرازی یکی از ایرانیان دانشمند و جهانگردی است که سهم بزرگی را در تمدن بشری احراز کرده است. وی با تحصیل در نظامیه بغداد، یکی از مراکز علمی و تمدن اسلامی، مرا در نظامیه ادرار بود -شب و روز تلقین و تکرار

بود (بوستان، ۱۸۸) از وجود استادانی چون ابن جوزی و شهاب الدین ابوحفص سهروردی بهره یافت و در سفری دریایی که قبل از ۶۳۲ اتفاق افتاده با سهروردی مذکور همسفر بود. در آنجا نیز از دانش و هدایت سهروردی بهره گرفت. مرا شیخ دانای مرشد شهاب - دو اندز فرمود بر روی آب (فروزانفر، تاریخ ادبیات ایران، ۳۷۲) سعدی پس از فراغت از نظامیه سیر و سفر آغاز کرده و با تمدن‌های مختلف در سرزمین‌های اسلامی چون حجاز، شام، لبنان و روم آشنا گردیده است (صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش ۱، ۱۳۵۸)

در اقصای علم بگشتم بسی  
به سر بردم ایام با هرکسی  
تمتع به هر گوشه‌ای یافتم  
ز هر خرمی خوشای یافتم  
(بوستان، ۶)

بدیهی است در این سفر طول و دراز اغلب سازه‌های شهری را چون کعبه، مسجد نبوی، جامع‌های مختلف، خانقاہ، حمام، بازار، کاروانسرا و... را به چشم دیده، بهره‌ها یافته و در آثار خود منعکس نموده است که سند گویای تمدن اسلامی می‌باشد. دیدار وی با مولوی در قونیه (فروزانفر، تاریخ ادبیات ایران، ۳۷۴) و قطعاً توقف او در آن شهر که پایتخت علاءالدین کیقباد سلجوقی بوده و از تمدنی نسبتاً غنی برخوردار بوده است سودمند واقع شده، با عرفان مولانا که خود گوشه‌ای از تمدن غنی اسلامی است نیز آشنا گردید؛ لذا با توشه فراوانی از علم و تجربه در سال ۶۰۰ به شیراز بازگشت. سعدی اینک به قدم رفت و به سریاز آمد - مفتی ملت اصحاب نظر بازآمد (قصاید ۱۶) سعدی در این غربت ۳۵ ساله که به سال ۶۲۰ آغاز شد، با فرهنگ‌های مختلف سرزمین‌های اسلامی آشنا گردیده و در آثار خود متذکر گشته است. برای مثال معلم کتابی دیدم در دیار مصر، ترش روی، تلخ گفتار، بدخوی، مردم آزار (گلستان، ۱۶۱) با طایفه دانشمندان در جامع دمشق بحث همی کردم (گلستان، ۱۴۹) قضا را من و پیری از فاریاب - رسیدیم در خاک مغرب به آب (بوستان، ۱۱۱)

غريب آمدم در سواد حبس - دل از دهر فارغ سر از عيش خوش (بوستان، ۲۴۰)  
به ره در يكى دكه ديدم بلند - تني چند مسکين بر او پاي بند (همان،)  
با بيان اين مختصر به سراغ سازه های شهری که نشانه های گويايی از تمدن اسلامی  
است می رويم و هريک از آنها را در آثار سعدی بررسی می کنيم.

آستان: پيشگاه و درگاه سرای و خانه را گويند، آستانه، عتبه (فرهنگ فارسي معين)  
سر بر آستان كعبه همي ماليد. (گلستان، ۵۳)  
شاهان بر آستان جلالت نهاده سر - گردنكشان مطاوع و كيخسروان گدا (قصاید، ۱)  
نازنينان حرم را خون خلق بي دريغ - ز آستان بگذشت و ما را خون چشم از  
آستین (مراثی، ۷۱)

هر جا که پادشاهی و صدری و سروری است - موقف آستان در کبریا ای اوست  
(غزلیات عرفانی، ۹۴)  
بر آستان عبادت وقوف کن سعدی - که وهم منقطع است از سرادقات جلال  
(قصاید، ۳۶)

آسیا: آسیاب، جایی که در آن گندم یا جو را آرد کنند. این سازه در گذشته به وسیله  
آب کار می کرده است.

منه به جان تو بار فراق بر دل ريش - که پشه اي نبرد سنگ آسیابی را (غزلیات،  
طیبات، ۱۹)

دل همچو سنگتاي دوست به آب چشم سعدی - عجب است اگر نگردد، که  
بگردد آسیابی (غزلیات، بداياع، ۴۲۳)  
بگرد بر سرمای آسیابی دور زمان - به هر جفا که توانی که سنگ زيرينم (غزلیات،  
طیبات، ۳۴۱)

ایوان: ایوان معمولا از یک طاق آهنگ تشکيل می شود از سه طرف بسته و به طرف  
میان سراباز. ایوان در زمان اشکانی مورد استفاده قرار گرفته است (کيانی، تاریخ هنر

معماری ایران دوره اسلامی، ۱۸)

چرا نقش بندی در ایوان شاه - دژم روی کرده است زشت و تباہ (بوستان، ۲۴)  
فقیهی کهن جامه‌ی تنگ دست - در ایوان قاضی به صف در نشست (همان، ۱۲۶)  
صدر ایوان ممالک به تو آراسته باد - خاصه این محترمان را که قیامند و قعود  
(قصاید، ۲۰)

بستان و باغ ساخته و اندر آن بسی - ایوان و قصر سر به فلک بر کشیده گیر  
(قصاید، ۱۷۷)

داعیان اندر دعا گویند پیش خسروان - طاق ایوانت به رفعت بوسه بر کیوان دها  
(غزلیات عرفانی، ۱۱۹)

بارگاه: کاخ، دربار، جایی که شاهان مردم را به حضور پذیرند (فرهنگ معین)  
من و تو هر دو خواجه تا شانیم - بندۀ بارگاه سلطانیم (گلستان، ۷۹)  
به زندان فرستادش از بارگاه - که زور آزمای است بازوی جاه (بوستان، ۵۷)  
گرت قربتی هست در بارگاه - به خلعت مشو غافل از بارگاه (همان، ۱۱)  
ندانست در بارگه غنی - که بیچارگی به ز کبر و منی (همان، ۱۲۵)  
به در کرد از بارگر حاجبیش - فرو کوفتندی به ناواجبیش (همان، ۱۴۸)  
خسرو من چون به بارگاه برآید - نعره و فریاد از سپاه برآید (ملحقات، ۵۸۱)  
بازار: (جای خرید و فروش کالا (فرهنگ فارسی معین) خیابان یا کوچه‌های سر  
پوشیده‌ای که در دو طرف آن دکان‌های فروشنده‌گان کالا باشد و با نام راسته، راسته  
بازار هم نامیده شده است.)

اگر ژاله هر قطره‌ای دُر شدی - چو خَر مهره بازار از او پر شدی (بوستان، ۱۰۴)  
به بازار گندم فروشان گرای - که این جو فروش است گندم نمای (بوستان  
حکایت ۴ باب ۲، ۷۶)

استاد معلم چو بود بی آزار - خرسک به زند کودکان در بازار (گلستان، ۱۴۴، ۴، ۱۶۲)

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی - بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی (غزلیات، ۵۱۵)  
بتخانه: جایی که در آن بتهای بت پرستان نگهداری می‌شد و پرستشگاه بت  
پرستان است (فرهنگ فارسی معین).

حالم از شرح غمت افسانه‌ای است - چشم از عکس رخت بتخانه‌ای است  
(ملحقات، ۵۷۷)

کس از مرد در شهر، و از زن نماند - در آن بتکده جای در زن نماند (بوستان باب  
هشتم، ۲۲۰)

پاک چشمان را ز روی خواب دیدن منع نیست - سجده کایزد را بود گو سجده  
گه بتخانه باش (غزلیات عرفانی، ۱۰۵)  
چو بتخانه خالی شد از انجمن - برهمن نگه کرد خندان به من (بوستان، ب هشتم،  
حکایت ۱۰، ۲۲۰).

بقعه: پاره‌ای زمین ممتاز از زمین حوالی خود، خانه، مزار بزرگان (فرهنگ فارسی معین)  
درویشی به مقامی درآمد که صاحب آن قطعه کریم النفس بود. (گلستان، ۷۶)  
ز دیار مردم در آن بقعه کس - همان ناتوان ماند و محروف بس (بوستان، ۱۳۵)  
بیت الحرام: خانه مقدس (فرهنگ فارسی معین) مقصود خانه کعبه است جعل الله  
الکعبه الیت الحرام قیاماً للناس (مائده، ۱۷)

خدا کعبه را خانه احرام قرار داد (الهی قمشه‌ای)

خدایا به ذات خداوندیت - به اوصاف بی مثل و مانندیت

به لبیک حجاج بیت الحرام - به مدفون یثرب علیه السلام (بوستان، ۲۴۴)  
بیت المال: خزانه‌ی کل کشور در زمان خلفا (فرهنگ فارسی معین)

خزانه بیت المال لقمه مساکین است نه طعمه اخوان الشیطان (گلستان، ۲۶)

تنور: بخشی از مطبخ که در آن نان پزند (فرهنگ فارسی معین)

این همه طوفان به سرم می‌رود - از جگری همچو تنواری صنم (غزلیات، طیبات، ۳۳۸)

جامع: مسجدی که در آن نماز جمعه گزارند (فرهنگ فارسی معین) انما یعمر مساجد الیه من آمن بالله و الیوم الاخر (توبه، ۱۸۲) منحصراً تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند (الهی قمشه‌ای) یکی از صلحای لبنان که مقامات او در دیار عرب مذکور بود و کرامات مشهور به جامع در مشق درآمد (گلستان، ۵۸)

در جامع بعلبک وقتی کلمه‌ای همی گفتم به طریق وعظ با جماعتی افسرده، دل مرده، ره از عالم صورت به عالم معنی نبرده (گلستان، ۵۹) مگر وقتی پایم بر همه مانده بود و استطاعت پای پوشی نداشت به جامع کوفه درآمدم دلتنگ، یکی را دیدم که پای نداشت سپاس نعمت حق به جای آوردم و بر بی کفشه صیر کردم. (گلستان، ۹۶)  
با طایفه دزدان در جامع دمشق بحشی همی کردم (گلستان، ۱۴۹)

جسر: پل، جسر بغداد، پلی که بر روی رودخانه دجله در بغداد بود و دو سوی شهر را به هم می‌بیوست.

چند باشد چو جسر بغدادش - آب در زیر و آدمی در پشت (گلستان، باب سوم، حکایت ۱۳)

حانوت: دکان (دهخدا)

یکی سیرت نیک مردان شنو - اگر نیکبختی و مردانه رو  
که شبلى ز حانوت گندم فروش - به ده برد انبان گندم به دوش (بوستان، ۸۱)  
حجره: خانه، اتاق (فرهنگ فارسی معین)

تا یکی از دوستان که در کجاوه انیس من بود و در حجره جلیس به رسم قدیم از در درآمد یکی حجره خواست از پس دوستان - در حجره‌اندر سرا بوستان (بوستان، ۲۲۹)  
بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار در جزیره کیش مرا به حجره خویش درآورد. (گلستان، ۹۸)

حمام: محلی که در آن استحمام کنند، آبزن، گرمابه‌ی امروزی (فرهنگ فارسی معین)

گلی خوشبونی در حمام روزی - رسید از دست محبوبی به دستم (گلستان، ۴) بشستند خدمتگزاران شاه - سر و تن به حمامش از گرد راه (بوستان، ۲۰) با دوست به گرمابه درم خلوت بود - و آن روی گلینش گل حمام آلد (رباعیات، ۵۶۰) خانقاہ: خانگاه، خانه و سرا، محلی که درویشان و مرشدان در آن سکونت کنند و رسوم و آداب تصوف را در آن اجرا نمایند (فرهنگ فارسی معین) صاحبدلی به مدرسه آمد ز خانقاہ - بشکست صحبت اهل طریق را (گلستان، ۷۸) سعدی حدیث مستی و فریاد عاشقی - دیگر مکن که عیب بود خانقاہ را (قصاید، ۶) خانه: آن جایی که آدمی در آن سکنی می‌کند (دهخدا) تا به دکان و خانه درنگری - هرگزای خام آدمی نشوی (گلستان، ۱۰۳) در عقد و بیع سرایی متعدد بودم. جهودی گفت: آخر من از کدخدايان این محلتم، وصف این خانه چنانکه هست از من پرس، بخر که هیچ عیبی ندارد. گفتم: بجز آنکه تو همسایه منی.

خانه‌ای را که چون تو همسایه است - ده درم سیم بد عیار ارزد لیکن امیدوار باید بود - که پس از مرگ تو هزار ارزد (گلستان، ۱۱۹) مکن خانه بر راه سیل‌ای غلام - که کس را نگشت این عمارت تمام (بوستان، ۱۷۴) خرابت کند شاهد خانه کن - برو خانه آباد گردن به زن (همان، ۱۹۸) کجاست خانه قاضی که در مقالت عشق - میان عاشق و معشوق ماجراست هنوز (ملحقات، ۵۸۴)

سالارخیل خانه دین صاحب رسول - سر دفتر خدای پرستان بی ریا (قصاید، ۲) ای آنکه خانه در ره سیلا布 می‌کنی - بر خاک رودخانه نباشد معولی (قصاید، ۶۳) خرابات: شراب خانه، فاحشه خانه، مرکز فسق و فساد (فرهنگ فارسی معین) در عرفان عبارت است از: جای خراب شدن از صفات بشریت و فانی شدن وجود جسمانی (سید جعفر سجادی، ۱۸۷)

ندیدم کسی سر گران از شراب - مگر هم خرابات دیدم خراب (بوستان، ۲۰)  
از صومعه رختم به خرابات برآید - گرد از من و سجاده طامات برآید (بوستان، ۳:  
بس که خرابات شد صومعه صوف پوش - بس که کتب خانه گشت مصطبه درد  
خوار (بوستان، ۱۰۴)

ره به خرابات برد عابد پرهیزکار - سفره یک روزه کرد نقد همه روزگار (غزلیات،  
طیبات، ۲۲۷)

ساقیا می ده که ما دردی کش میخانه ایم - با خرابات آشنا شیم از خرد بیگانه ایم  
(بوستان، ۱۰۹)

خزانه: بیت المال، خزانه کل کشور در زمان خلفا (فرهنگ فارسی معین)  
ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند. (گلستان، ۲۱)  
خزانه بیت المال لقمه مساکین است نه طعمه اخوان الشیطان. (گلستان، ۲۶)  
دارالشفا: بیمارستان

دارالشفای توبه نبسته است در هنوز - تا درد معصیت به تدارک دوا کنیم (غزلیات  
عرفانی، ۱۱۱)

داروخانه: چنین سمقونیای شکر آلود - ز داروخانه سعدی ستانند (غزلیات  
عرفانی، ۱۰)

درگاه: آستانه، عتبه، پیشگاه خانه بزرگان، بارگاه (فرهنگ فارسی معین)  
خواهندگان در گه بخشایش بتواند - سلطان در سرادق و درویش در عبا (قصاید، ۱)  
دکه: دکان کوچک، سکو (فرهنگ فارسی معین)  
به ره بر یکی دکه دیدم بلند - تنی چند مسکین بر او پای بند (بوستان، ۲۴۰)  
دیر: خانه، ممال کلمه دار است، محلی که راهبان مسیحی در آن اقامت کنند و به  
عبادت پردازنند، صومعه. (فرهنگ فارسی معین)  
چو دیدم که در دیر گشتم امین - نگنجیدم از خرمی در زمین (همان، ۲۲۰)

### دهلیز: دالان (فرهنگ فارسی معین)

که همی ناگاه از ظلمت دهلیز خانه‌ای روشنی بتافت یعنی جمالی که زبان فصاحت از بیان صاحب او عاجز آید؛ چنانکه در شب تاری صبح برآید. (گلستان، ۱۳۷)  
رباط: کاروان سرای؛ محلی مانند زاویه و خانقاہ که صوفیان و طلاط در آن سکنی گرینند. (فرهنگ فارسی معین)

درویش نیک سیرت پاکیزه خوی را - نان رباط و لقمه دریوزه گو مباش (گلستان، ۷۵)  
زندان: جایی که متهمان و محکومان را در آن نگاه دارند (فرهنگ فارسی معین)  
یکی دست گیرم به چندین درم - که چندی است تا من به زندان درم (بوستان، ۷۸)  
شنیدم که در حبس چندی بماند - نه شگوت نوشت و نه فریاد خواند (همان)  
نظر کن در احوال زندانیان - که ممکن بود بی گنه در میان (بوستان، ۳۷)  
سرای: خانه

شب هر توانگری به سرایی همی روند - درویش هر کجا که شب آید سرای اوست (گلستان، ۱۰۶)

در عقد و بیع سرایی متعدد بودم (گلستان، ۱۱۹)  
تو بر اوج فلک چه دانی چیست - که ندانی که در سرایت کیست؟ (همان، ۱۲۰)  
یکی طشت خاکستری بی خبر - فرو ریختند از سرایی به سر (بوستان، ۱۲۲)  
سرای دولت باقی نعیم آخرت است - زمین سخت نگه کن چو می نهی بنیاد (قصاید فارسی، ۱۱)

آشنايان ره بدین معنی برند - در سرای خاص بار عام نیست (غزلیات، عرفانی، ۹۶)  
روز و شب آخ و واخ و ناله و واي - خویشتن در بلای و هر که سرای (مشنیات، ۱۶۰)  
سیه چال: زندان تاریک و زیر زمین، گودالی تاریک که گناهکاران را در آن نگاه دارند (دهخدا)

چاه ز نخش که جان در او می آسود - تاریش برآورد سیه چالی شد (رباعیات، ۵۵۸)

شیستان: شب خانه که حرم سرای پادشاهان و خلوت خانه و خوابگاه ملوک و  
سلطین باشد (دهخدا)

ای ماه شب افروز شیستان افروز - خرم تن آنکه با تو باشد شب و روز (رباعیات، ۵۶۲)  
نارنج و بنفسه بر طبق نه - منقل بگذار در شیستان (غزلیات، طبیات، ۳۶۱)

صومعه: عبادتگاه راهب در بالای کوه، خانقه (فرهنگ فارسی معین)  
صوفی از صومعه گو خیمه بزن بر گلزار - که نه وقت است که در خانه بخفتی  
بیکار (قصاید، ۲۱)

از صومعه رختم به خرابات بر آرید - گرد از من و سجاده طامات بر آرید (غزلیات  
عرفانی، ۱۰۳)

گر مرید صورتی در صومعه زناربند - ور مرائی نیستی در میکده فرزانه باش  
(همان، ۱۰۵)

غرفه: بالا خانه (فرهنگ فارسی معین) اتاق طبقه بالا که مشرف بر فضای باز باشد  
جمع آن غرف است، قرآن کریم می‌فرماید: لکن الذين انقووا ربهم لهم غرف من فوقها  
غرف میینه تجری من تحتها الانهار (الزم، ۳۹) لیکن آنان که متقی شدند برای آنها کاخ  
و عمارت‌های بالای یکدیگر بنا شده است که در جلو آن عمارت‌های نهرهای آب جاری  
است (مهدی الهی قمشه‌ای)

به زیر آمد از غرفه خلوت نشین - به پایش در افتاد سر بر زمین (بوستان، ۱۲۴)  
قصر: کوشک، کاخ شاهی و يجعل لک قصوراً (فرقان، ۱۰)  
و در بهشت قصرهای بسیار عالی خاص تو قرار خواهد داد (الهی قمشه‌ای)  
بروج قصر معالیش از آن رفیع تر است - که تیر و هم برون آید از کمان گمان  
(قصاید، ۴۶)

گر پنج نوبت به در قصر می‌زنند - نوبت به دیگری بگذاری و بگذری (همان، ۶۰)  
بسitan و باغ ساخته و اندرون بسی - ایوان و قصر سر به فلک برکشیده گیر (همان، ۱۷۷)

قلعه: دژ، معرب کلات است (فرهنگ فارسی معین) ساختمانی بلند با دیوار و برج‌های استوار که در حکم پادگان می‌باشد.  
بامدادان همه را به قلعه در آوردند و بزدند و به زندان کردند. (گلستان، ۵۶)  
مصلحت آن بینم که ترا از قلعه به زیر اندازم تا دیگران نصیحت پذیرند و عبرت گیرند. (گلستان، ۱۳۷)

شنیدم که بگریست سلطان روم - بر نیک مردی ز اهل علوم  
که پایانم از دست دشمن مباد - جز این قلعه و شهر با من مباد (بوستان، ۳۳)  
قزل ارسلان قلعه‌ای سخت داشت - که گردن به الوند بر می‌فراشت (بوستان، ۴۸)  
کاروانسرای: محوطه‌ای شامل حجرات متعدد که بازگانان در آنها به کار تجارت پردازند و در انبارهای آن کالاهای خود را جا دهند. (فرهنگ فارسی معین)  
دلای رفیق در این کاروانسرای مبند - که خانه ساختن آیین کاروانی نیست  
(همان، ۱۰)

کارگاه: کارخانه

بوریاباف اگرچه بافنده است - نبرندش به کارگاه حریر  
(گلستان، باب هفتم، حکایت ۱۴، ۱۶۹)

كتابخانه: بس که خرابات شد صومعه صوف پوش - بس که کتب خانه گشت  
مصطفبه دردخوار (غزلیات عرفانی، ۱۰۴)

کعبه: جعل الله الكعبه الیت الحرام قیاناً للناس (مائده، ۹۷)

خدا کعبه را خانه حرام قرار داد برای نگهبانی (الهی قمشه ای)  
درویشی را دیدم سر بر آستان کعبه همی مالید و می‌گفت یا غفور و یا رحیم تو  
دانی که از ظلوم جھول چه آید؟ (گلستان، ۵۳)

عبدالقادر گیلانی را رحمه الله علیه دیدند در حرم کعبه (همان، ۵۴)

سعدي ره کعبه رضا گير ← اى مرد خدا ره خدا گير (همان، ۸۴)

جامه کعبه را که می‌بوسند – او نه از کرم پیله نامی شد  
با عزیزی نشست روزی چند – لاجرم همچنو گرامی شد (گلستان، ۱۶۵)  
هزار پیر دلی بیش باشد اندر روی – که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز (قصاید، ۲۹)  
چو کعبه در همه آفاق نقطه‌ای باید – که اهل فضل طوافش کنند چون پرگار  
(قصاید، ۲۶)

یکی حلقه‌ی کعبه دارد به دست – یکی در خراباتی افتاده مست (بوستان، ۱۲۳)  
کلبه: خانه‌ای کوچک، دکان. (فرهنگ فارسی معین)

هم از بامدادان در کلبه بست – به از سود و سرمایه دادن ز دست (بوستان، ۲۲۵)  
کلیسیا: محل عبادت مسیحیان (فرهنگ فارسی معین)

مه راز فلک به طرف بام آوردن – وز روم کلیسیا به شام آوردن (رباعیات، ۵۶۸)  
گرمابه: آبزن

شنیدم که وقتی سحرگاه عید – ز گرما وه آمد بروون با یزید (بوستان، ۱۲۲)  
به کوشش نروید گل از شاخ بید – نه زنگی به گرمابه گردد سفید (بوستان، ۱۶۰)  
با دوست به گرمابه درم خلوت بود – و آن روی گلینش گل حمام آلد (رباعیات، ۵۶۰)  
نه صورتی است مزخرف عبادت سعدی – چنانکه بر در گرمابه می‌کند نقاش  
(غزلیات، ۱۰۴)

گنبد: منه دل بر این سالخورده مکان – که گنبد نپاید بر او گردکان (بوستان، ۲۲۹)  
اصل بد نیکو نگردد آنکه بنیادش بد است – تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد  
است (گلستان، ۱۴۵)

محراب: پیشگاه مجلس، مقصوره (فرهنگ فارسی معین) فنا ته الملائکه و هو قائم  
 يصل فی المحراب (آل عمران، ۳۹) پس زکریا را فرشتگان ندا کردند هنگامی که در  
محراب عبادت به نماز ایستاده (الهی قمشه ای)

الای مقیمان محراب انس – که فردا نشینید بر خوان قدس (بوستان، ۲۳۷)

مدرسه: صاحبدلی به مدرسه آمد ز خانقاہ - بشکست صحبت اهل طریق را  
(گلستان، ۷۸)

مسجد: نمازگاه، انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و اليوم الآخر (توبه، ۱۸)  
منحصر تعوییر مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان  
آوردند (الهی قمشہ ای)

ترا تیشه دارم که هیزم کنی - نگفتم که دیوار مسجد کنی (بوستان، ۲۱۱)  
ترا آسمان خط به مسجد نوشت - مزن طعنه بر دیگری در کنشت (همان، ۲۱۵)  
مدار توبه توقع ز من که در مسجد - سمعان چنگ تامل کنیم نه وعظ خطیب  
(ملحقات، ۵۷۶)

روی در مسجد و دل ساکن خمار چه سود - فرقه بر دوش و میان بسته به زnar  
چه سود (غزلیات عرفانی، ۱۷۸)

مصطفیه: دکانی که در آنجا نشینند و شراب خورند، میخانه. (دهخدا)  
بس که خرابات شد صومعه صوف پوش - بس که کتب خانه گشت مصطفیه درد خوار  
مطبخ: آشپزخانه (فرهنگ فارسی معین)

بگفتا بود مطبخ امروز سرد - که سلطان به شب نیت روزه کرد (بوستان، ۷۷)  
مصوره: حورَ مقصورات فِي الْخِيَام (رحمن، ۷۱) حورانی که در سرا پرده خود  
مستورند (الهی قمشہ ای) غرفه مانندی بود محصور که امام در آن می‌ایستاد. معاویه  
نخستین کسی بود که در اسلام مصوره ساخت؛ چون وی را زخمی زدند و از آن جان  
بدر برد، برای محافظت خود مقصوده ساخت (دهخدا)

شنیدم که عیس درآمد زدشت - به مصوره عابدی گذشت (بوستان، ۱۲۴)  
به مصوره در پارسایی مقیم - زبانی دلاویز و قلبی سلیم (همان، ۱۲۹)  
شنیدم که مستی ز تاب نبید - به مصوره مسجدی دردوید (همان، ۲۴۸)  
مکتب: به مکتب ار چه فرستادیم نکو نامد - گرفته ناخن چنگم به زخم چوب

ادیب (ملحقات، ۵۷۶)

درس معلم اربود زمزمه محبتی - جمعه به مکتب آورده طفل گریز پای را (گلستان، ۱۸۱)

منزل: خان و کاروانسرای و جای فرود آمدن و توقفگاه (دهخدا)

ره راست رو تا به منزل رسی - تو بر ره نهای زین قبل واپسی (بوستان، ۲۳۶)

مهمانسراي: ز قدر و شوکت سلطان نگشت چيزی کم - ز التفات به مهمانسراي

دهقانی (گلستان، ۹۶)

شنیدم که یک هفته ابن السیل - نیامد به مهمانسراي خلیل (بوستان، ۷۱)

ز درویش خالی نبودی درش - مسافر به مهمانسراي اندرش (همان، ۷۳)

میکده: اگر مرید صورتی در میکده زنار بند - ور مرائی نیستی در میکده فرزانه

باش (غزلیات عرفانی، ۱۰۵)

رفتم اندر میکده دیدم مقیمانش ولیک - بت پرست اندر میان قوم استثنی منم

(غزلیات عرفانی، ۱۰۸)

نظمایه: مدارسی که خواجه نظام الملک توosi وزیر جلال الدین ملک شاه سلجوقی

در سرزمین‌های اسلامی، چون نیشابور، هرات، اصفهان، همدان، موصل و بغداد بنا

گردد. در اینجا مقصود نظمایه بغداد است.

مرا در نظمایه ادار بود - شب و روز تلقین و تکرار بود. (بوستان، ۱۸۸)

نگارستان: جای نقش و نگار، کاخ منقوش (فرهنگ فارسی معین)

در نگارستان صورت ترک خط نفس گیر - تا شوی در عالم تحقیق برخوردار دل

(غزلیات عرفانی، ۱۰۶)

کاشکی پرده بر افتادی از آن منظر حسن - تا همه خلق بیند نگارستان را (غزلیات،

طیبات، ۱۵)

## نتیجه گیری

تمدن‌های مختلف بشری، هر کدام در دوره‌ای از زندگی انسان ظهور نموده و مشعل هدایت جامعه را بر عهده داشته اند و از آنجایی که محور اساسی در تمدن‌ها امور بشری و انسانی بوده است، اراده انسان در تغییر و شکل دهی آن عنصری صاحب تاثیر می‌باشد.

سعدی با گشت و گذار در اغلب بلاد اسلامی که دارای فرهنگ و تمدن اسلامی بوده‌اند اطلاعات غنی و گستردگی از آثار تهران برای دیگران و همه جهانیان در اختیار می‌گذارد که با بررسی آنها هر مسلمانی و مخصوصاً ایرانی به معلومات مفیدی دست می‌یابد.

## كتاب نامه

### قرآن کریم

ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ الهی قمشه‌ای، مهدی، ترجمه فارسی قرآن کریم.

برآون، ادوارد، تایخ ادبی ایران، تهران، ۱۳۴۲.

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۵.

سجادی، سید جعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۲.

چاپ سوم.

سعدی، مصلح الدین، کلیات، تهران، نشر محمد، ۱۳۶۶، چاپ سوم.

صفا، ذبیح‌اله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۳، ۱۳۵۸، چاپ

سوم.

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.

فروزانفر، بدیع الزمان تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام، تهران، سازمان چاپ و انتشارات

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳.

- کیانی، محمدحسین، تاریخ هنر معماری ایران در دوره اسلامی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰.
- ویل دورانت، ویلیام، تاریخ تمدن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۶۶.